

سلیم اول و معاصرانش

سلطان سلیم ملقب به یاوز (= خشن، سختگیر، بیرحم، سنگدل) در ۶۱۸ پدرش بایزید را برکنار کرد و خود بر تخت نشست و تا ۹۲۶ سلطنت کرد. او به مناسبت جنگ با شاه اسماعیل در چالدران بیش از همه پادشاهان عثمانی در ایران شهرت دارد.

از نظر بحث ما هم شخصیت سلیم سنگدل و شعر و ادب در دوره او به دو علت اهمیت دارد. یکی اینکه او خود در زبان فارسی شاعر توانایی بود و دیوان شعر دارد. دیگر اینکه در دوره او گروه کثیری از شاعران و دانشمندان ایران به علت سختگیریهای شاه اسماعیل به روم گریختند و وجود آنها زبان و ادب فارسی را در آن سرزمین جان تازه ای بخشید.

شاه اسماعیل که به یاری قزلباشهای از روم آمده به قدرت رسید، با اهل سنت و جماعت سختگیری می کرد و دانشمندان و شاعران سنی اگر از معتقدات خود دست بر نمی داشتند یا کشته می شدند یا بناچار به خارج از ایران فرار می کردند. عده ای به هند رفتند، عده ای به ازبکان فرار و پناه بردند، عده ای هم راه دیار روم را در پیش گرفتند. و این چهارمین مهاجرت دسته جمعی از کشور ما بود.

در مقابل، سلیم از آنجا که قدر اهل دانش و ادب را می دانست، و هم به ملاحظات

سیاسی و مذهبی، با پناهندگان حسن معامله می کرد. بعد از جنگ چاندان هم که در ۹۲۰ وارد تبریز شد، در بازگشت عده‌ای از شاعران و نویسندگان را تشویق کرد که با او به روم بروند، یا آنها را بازور با خود برد. بعد از آن هم بسیاری از ایرانیان که دل خوشی از سیاست صفویه نداشتند به عنوان سفر حج به مکه می رفتند و بعد از انجام فرایض به جای بازگشت به وطن راه خود را به سوی استانبول کج می کردند. در سطور آینده با عده‌ای از این رفتگان آشنا خواهیم شد.

محققان تاریخ صفویه، به تأثیر مثبت سیاست آن خاندان در پایه گذاری وحدت ملی در ایران زیاد تکیه کرده‌اند. اما از این نکته غافل بوده‌اند که تشکیل سلسله صفویه، و دامن زدن آن دولت به آتش اختلافات مذهبی و کینه‌ورزی و سختگیری با فرقه‌های مختلف مذهبی، علاوه بر اینکه ایران را از وجود گروه کثیری از فرزندان اندیشه‌ور و دانشمند خویش محروم ساخت که با ازدست رفتن آنها فرهنگ ایران تا چند نسل عقیم گردید، مقدمات تجزیه نواحی شرقی آسیای صغیر و کردستان و بغداد و افغانستان و فرارود و اران و شروان را از ایران فراهم کرد.

از این گذشته، صفویه به زبان و ادب و فرهنگ ایرانی توجه کمتری داشتند و اگر توجهی بود فقط به ادبیات مذهبی بود. همین هم از یک طرف موجب انحطاط علوم و ادبیات در ایران شد و از طرف دیگر موج مهاجرت فرهیختگان و اهل قلم و اندیشه را به سرزمینهای بیگانه تشدید کرد.

سلطان سلیم شاعر

این پادشاه، از یک طرف در جنگ و سیاست «یا ووز» یعنی سنگدل بود و با قزلباشهای روم همان رفتار را داشت که شاه اسماعیل با سنیان ایران داشت، از طرف دیگر از تشویق شاعران فارسی گوی در بیخ نمی ورزید. خود او هم به فارسی شعر می گفت و سلیم یاسلمی تخلص می کرد. دیوانی شامل دوهزار بیت شعر فارسی دارد^۱ و

۱- دیوان سلطان سلیم، چاپ ۱۳۰۶ استانبول. چاپ نفیس ۱۹۰۴ برلین به تصحیح پاول هورن به دستور ویلهلم امپراتور آلمان.

شعرش فصیح و قابل خواندن است و گویا فقط يك بيت شعرترکی از او مانده است. در اینجا يك غزل عاشقانه و يك قطعه مفاخره شاهانه و دو بیت معروف او را

می آوریم:

ای دو عالم فدای يك نگهت	عقل حیران ز نرگس سیهت
مهر بارد ز زلف شیرنگت	ماه تابد ز گوشه کلهت
اهل دل را جز این مرادی نیست	که سپارند جان به خاک رهت
بهر سوز دل سلیمی زار	گل گل افروخته رخ چو مهت

تا ز استنبول لشکر سوی ایران تاختم	تاج صوفی غرقه خون ملامت ساختم
شد غلام همتم از جان و دل والی مصر	تا لوای یوسفی در ملک مصر افراختم
کرد از ملک عراق آن پرده آهنگ حجاز	چنگک نصرت را چو در بزم ظفر بنواختم
ماوراءالنهر از تیغم شده غرقاب خون	چشم دشمن را ز کحل اصفهان پرداختم

آب آمو از سر هر مو روان شد خصم را	شد عرق ریز از تب غم چون نظر انداختم
شاه هند از لشکر فرزانه ام شد پیل مات	بر بساط ملک چون شطرنج دولت باختم
ای سلیمی شد به نامم سکه ملک جهان	تا چو زر در بوته مهر و وفا بگداختم

این سفر کردن و این بی سروسامانی ما	بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما
چون سلیمی سلطنت دارم که دی گفنی به لطف	عاشق دیوانه بی اعتبار من تویی ^۱

شاعران معاصر سلیم

ذکر عده ای از شاعران معاصر سلیم و نمونه اشعار آنان در ترجمه مجالس النفائس برای ما مانده است. حکیم شاه محمد قزوینی (طیب)، ترجمه مجالس النفائس امیر علی شیر نوایی را از ترکی جغتایی به فارسی در سال ۹۲۷ در استانبول به نام سلطان سلیم

۱- تذکره مجالس النفائس، میر نظام الدین علی شیر نوایی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت تجدید چاپ ۱۳۰۳، تهران، ص ۳۵۹-۳۶۴.

آغاز کرده و بعد از مرگ او در ۹۲۹ به پایان رسانیده است. او ابتدا در شیرازی زیست و از شاگردان ملاجلال دوانی بود. بعد از سفر مکه به استانبول رفته، و از ندیمان سلیم و سلیمان بوده و در ۹۶۶ در گذشته است. حکیم شاه محمد، یک فصل به نام بهشت هشتم، مشتمل بر دو روضه بر ترجمه خود افزوده، و روضه دوم آن که خاتمه کتاب است مشتمل بر زندگی و اشعار سلطان سلیم و شاعران معاصر اوست.

اینکه یک متن ترکی، اگرچه به ترکی شرقی بوده و با ترکی غربی معمول در عثمانی فرق داشته، در استانبول به فارسی ترجمه شده می‌رساند که در آن دوره زبان فارسی تاچه اندازه در آن دیار مورد رغبت و توجه بوده است.

در فصل افزوده مترجم، علاوه بر سلطان سلیم نام و نمونه اشعار ۷۱ شاعر از معاصران او آمده که بیشتر آنها مقیم پایتخت عثمانی بوده‌اند. تعدادی از این شاعران و دانشمندان، ایرانیانی هستند که از سختگیریهای صفویه گریخته‌اند. بعضی هم از مردم فرارود (ماوراءالنهر) اند که به علت بسته بودن مرزهای ایران و عثمانی، بعد از سفر مکه، یا از راه دشت قباچاق یعنی شمال بحر خزر، به روم رفته و در آنجا ساکن شده‌اند. اینک ذکر شاعران و دانشمندان فارسی‌گوی و فارسی‌نویس ساکن روم را از مجالس النفاثس و منابع دیگر می‌آوریم:

لطیفی اردبیلی - کبیر بن اویس، معروف به قاضی زاده، پسر قاضی شیخ کبیر است که آن پدر، طبیب و شاعر بود و مدت پنجاه سال منصب قضای اردبیل را داشت. لطیفی پسر او، ابتدا ساکن تبریز بود در ۹۲۰ هنگام اشغال تبریز سلیم او را به استانبول برد. در آنجا و فیات الاعیان ابن خلکان را ترجمه کرد و جلد اول آن را در ۹۲۶ و جلد دوم را در ۹۲۸ به پایان رسانید. غزوات سلطان سلیم در لشکر کشی آن پادشاه به مصر نیز از تألیفات اوست. قاضی زاده در ۹۳۰ در مصر همراه احمد پاشا سردار عثمانی کشته شد.^۲

۱- جلد اول در کتابخانه توبقا پوسرای موجود است. فهرست: ص ۳۲۵.

۲- مرحوم نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران قاضی زاده اردبیلی را دو نفر پنداشته و دو بار در صفحات ۲۵۴ و ۳۸۲ جدا جدا شرح حال آن دو نفر را نوشته و ترجمه ابن خلکان را

در ترجمه مجالس النفائس در مورد رفتن او به دیار روم آمده است: لطیفی را سلطان سلیم در روز جنگ و انهزام شاه اسماعیل اسیر کرد و با اینکه حکم به کشتن همه اسیران داده بود، او را بخشید و آزاد کرد و جزو مقربان خود گردانید. نمونه اشعار او و پدرش در مجالس النفائس آمده است.^۱

پسرقاضی زاده، شمس الدین محمد لطیفی هم شاعر بود و در نوجوانی در استانبول در گذشت. این بیت از اشعار اوست:

نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس مارا به درویشی سرافرازم این اقبال بس مارا
فتح الله کاتب - شاعر و خوشنویس و منشی شاه اسماعیل بود و انواع خط را خوب می نوشت. سلیم او را به استانبول برد و منشی خود کرد. شعر خوب می گفت و اشعار زیادی به یاد داشت. این بیت از اوست:

چه شد ای بیوفا کز ما نکردی یاد، بگذشتی

چراغ عیش ما کشتی، روان چون باد بگذشتی^۲

ناجی کرمانی - غزل خوب می گفت و در موسیقی دست داشت. لشکریان عثمانی او را از تبریز با خود به خاک عثمانی برده اند.^۳

شمس الدین بردعی - از احفاد مولانا محمد بردعی است و در روم به ملازاده و بردعی زاده معروف بود. او از شاعران و دانشمندانی است که در ۹۱۷ از خراسان به روم رفت و از مقربان سلیم و استاد غلامان خاصه اوست.

شمس الدین در شعر حمدی تخلص می کرد. يك قصیده مصنوع ۷۸ بیتی از او در مدح سلیم در ترجمه مجالس النفائس آمده به این مطلع:

به هر دو نسبت داده و معلوم است که هر دو يك نفرند. این اشتباه از آنجا پیش آمده که عبارات مجالس النفائس درباره کبیر بن اویس مترجم و فیات ابن خلکان، و پدرش که قاضی اردبیل بوده، و پسر جوان مرده اش که شاعر بوده نارسا و درهم است و محل شماره گذاری ترجمه ها در هنگام چاپ هم اشتباه انگیز است.

۱- مجالس النفائس: ص ۳۹۵-۳۹۷.

۲- همانجا: ص ۳۹۳.

۳- نفیسی، تاریخ نظم و نثر: ص ۶۱۴. این بند در هیچ منبعی دیگری نیامده و احتمال اشتباه هست.

ای تاج و تخت و ملک به ذات تو پایدار سرهای دشمنان تو بادا به پای دار
 در این قصیده، پنجاه صنعت بدیعی به کار رفته است. سلطان سلیم سیدداشرفی
 به‌صله آن به‌شاعر داد با یک پوستین سمور و هشتاد آقچه عثمانی مقرری هر روزه^۱.
 فرخی، از شاعران مقیم استانبول هم قصیده‌ای در مدح سلطان سلیمان سرود
 به این مطلع:

این نظم خوش که می‌دهد از آب خضر یاد تاریخ سلطنت بود و فتح بلغراد
 در هر یک از ابیات این قصیده، مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان (۹۲۶)، و
 مصراع دوم تاریخ فتح قلعه بلغراد (ص ۹۲۷) است^۲.
 امینی سمرقندی هم که در بازگشت از سفر مکه به استانبول آمده بود،
 قصیده‌ای در مدح سلیمان قانونی سرود و سه هزار آقچه صله یافت. مطلع قصیده‌اش
 این است:

بداده زمان ملکت کامرانی به کاووس عهد و سلیمان ثانی^۳

عبدالله شبستری از فرزندان شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز است.
 در ۹۲۶ از جانب سمرقند به دیار روم رفت. مثنوی شمع و پروانه را به نام سلطان سلیم
 سرود و رساله‌ای در قواعد معما تألیف نمود که از همه مثالهای رساله نام سلیم
 در می‌آید.

اینهمه توجه به فن معما در قرن نهم و دهم، که در شعر بسیاری از گویندگان دیار
 روم دیده می‌شود، درست مقارن با سالهایی است که در ایران هم معما سازی و معما
 پردازی رواج داشته و این می‌رساند که شاعران آنجا تا چه اندازه چشم به سوی ایران
 داشته‌اند.

عبدالله شبستری، ترکیب بندی هم در مدح سلطان سلیمان سروده که در هر
 بیت، از مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان و از مصراع دوم تاریخ فتح جزیره

۱- مجالس النفاثین: ص ۳۷۰-۳۷۷.

۲- همانجا: ص ۴۰۴.

۳- همانجا: ص ۴۰۶-۴۰۷.

رودس * درمی آید^۱.

این غزل از اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن
 نه بی او می توان بودن نه با او می توان رفتن
 گذشت او تند و من برخاک ره جان می کنم بی او
 نه صبر اینچنین بودن نه تاب آنچنان رفتن
 ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
 دریغا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
 مکن نسبت به قد خوشخرام یار طوبی را
 کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن
 مگو عزم سفر دارد نیازی از سرکوش

که نتواند ز گلشن بلبل بی خان و مان رفتن^۲

گلشنی بردعی عارف بسیار معروف [۸۳۰-۹۴۰] ابراهیم بن محمد بن حاجی ابراهیم بن شهاب الدین، ابتدا مقیم تبریز بود. پس از تأسیس دولت صفوی چون سنی متعصبی بود به قاهره رفت و در مصر مریدان بسیاری یافت. در ۹۲۲ که سلیم به مصر رفت احترام بسیار به او کرد و زمینی را برای ساختن خانقاه به او بخشید که خانقاه بزرگی در آنجا ساخته شده است. سلیمان او را به استانبول فراخواند و در ۹۴۰ در آنجا درگذشت. دیوان فارسی دارد و منظومه‌ای به نام معنوی در چهل هزار بیت در مقابل مثنوی مولوی سروده است که نسخه نفیسی از آن در کتابخانه توفیق‌پوسرای موجود است^۳.

بعد از مرگ او شیخ احمد گلشنی زاده خیالی بردعی جانشین او شده و در ۹۷۷

* برای تبریک فتح رودس، شاه اسماعیل سفیری از ایران همراه ۶۰۰ سوار به استانبول فرستاد که در آنجا با سردی استقبال شدند. رک: سفارتنامه‌های ایران: ص ۲۶.

۱- همانجا: ص ۳۶۶ و ۴۰۵.

۲- همانجا: ص ۳۶۸.

۳- فهرست توفیق‌پوسرای: ص ۲۶۹.

در گذشته است بعد از او پسر کهنتر گلشنی سیدعلی صفوتی بردعی جانشین شده و در ۱۰۰۵ در گذشته است.^۱

ادریس بدلیسی - مورخ معروف قرن نهم ابتدا از منشیان دربار سلطان یعقوب آق قویونلو بود. در قیام صفویه به استانبول رفت و در دربار بایزید و سلیم مناصبی داشت تا در ۹۲۶ درگذشت.

ادریس بدلیسی تألیفات متعددی به فارسی و عربی دارد: معروف ترین آنها هشت بهشت در تاریخ هشت تن نخستین پادشاهان عثمانی تا سال ۹۰۸ است. حیات-الحيوان دمیری را نیز به نام خواص الحيوان ترجمه کرده است.

حبیبی برکشادی - نخست در دربار سلطان یعقوب می زیست. شاه اسماعیل او را ملك الشعراى خود کرد و بطنزلقب گرزالدین بیگک به او داد. در زمان بایزید به خاک عثمانی رفت و در زمان سلیم درگذشت.^۲ از اوست:

مرا تو دیده و از دیده هم عزیزتری چه دیده‌ای که بر احوال من نمی‌نگری
علی اکبر خطایی - از مردم روم بود که به تجارت به چین رفت و مدتی در پکن ساکن بود. در بازگشت به استانبول کتاب خطایی نامه را درباره چین در سالهای ۹۲۲-۹۲۶ نوشته است.^۳

شیخ فتح‌الله - فرزند مظفرالدین علی، و از جانب مادر نوه جلال دوانی است. در ۹۲۰ در بوسا درگذشت. از اوست:

چندان به در می‌کده آرام گرفتیم * کاآخر ز کف پیر مغان جام گرفتیم^۴
ادایی شیرازی - پیش از این در ذکر شاهنامه سرایان به سلیم نامه او اشاره کردیم. محمد یا بهاءالدین علی شاعر و خوشنویس بود. سفرهای زیاد کرده و سرانجام به روم افتاده و در استانبول مقیم شده و در طاعون ۹۲۸ در آن شهر درگذشته است. دیوان اشعار او دردست است. از اوست:

۱- ریحانة الادب ج ۳ ص ۴۰۴.

۲- تحفة سامی، چاپ همایون فرخ ص ۳۵۷، دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۲ و ۱۱۲.

۳- چاپ آقای ایرج افشار.

۴- مجالس النفاثین: ص ۳۸۹.

ماه من آینه هر گه پیش رخسار آورد
دیده برره گوش بردنر گس و گل منتظر
با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب
صورت آینه را با خود به گفتار آورد
تا صبا پیغام آن گل کی به گلزار آورد
می کنم جانم فدا گر مزده یار آورد

هر زمان زلف بتی خاطر پریشانم کند
توبه از می گر کنم شها، زثشویش خمار
حاصل از شوق تودارم گریه شام و سحر
ناوک دلدوز شوخی رخنه در جانم کند
بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کند
باشد از آلودگیها پاک دامانم کند

غلطان چو قرعاهام شب درد از خیال او
عیانی شیرازی - سیدی پوستین دوز وساکن محله یهودیان استانبول و تا
سال ۹۲۹ زنده بود و شیوة قلندری داشت.^۱

سدید طبیب قزوینی - پزشک مخصوص دربار عثمانی بوده، این بیت از
اوست:

دهان نداری و صد نکته در دهان داری
بصیری خراسانی - شاعری مشهور و مردی آزاده و گوشه گیر بود. نام او در
تذکره های عثمانی بصیری چلبی و در ترجمه مجالس بصیری عجمی ذکر شده است.
در اوایل قرن دهم با سفارشنامه های جامی و امیرعلیشیرنواپی به استانبول به دربار
بایزید دوم رفت و مقیم استانبول بود تا در ۹۴۰ در گذشت. يك مثنوی کوچک به نام
مناظره الجواهر لمسرة الخواطر از آثار او در کتابخانه توبقا پوسرای هست. این مطلع
از اوست:

نمی گویم که در اقبال ما را سر بلندی ده
فخر خلخالی - از فرزندان پیران خلخال و مقیم روم بود. از اوست:

۱- همانجا: ص ۳۶۴-۳۶۶ و کشف الظنون.

۲- همانجا: ص ۳۹۲.

۳- همانجا: ص ۳۸۱.

۴- همانجا: ص ۳۸۱-۲ و فهرست توبقا پوسرای: ص ۲۶۹.

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی تا ز حال من دیوانه خبردار شوی
تاکی ای غنچه بشکفته بهرغم من زار همچو گل خنده زنان همنفس خار شوی^۱
شمس الدین جهرمی - «رساله سیاسیة برای سلطان سلیم» را در اخلاق و
سیاست در سال ۹۱۹ به نام سلیم اول نوشته، دستنویسی از آن که ظاهراً نسخه اصل
مؤلف است در کتابخانه توبقاپوسرای موجود است.^۲

شاه محمود تهرانی - این فصل را با ذکر این شاعر شوخ طبع به پایان می -
رسانیم که پسر ابوبکر تهرانی مؤلف تاریخ دیار بکریه بوده، وقتی به عنوان سفیر به
گیلان رفته بود و این بیت را برای فرمانروای گیلان فرستاده است:
به زرم نان نفروشد و مروت نکنند مگر از نام شریف پدرم آگاه اند
حاکم گیلان خندیده و چیزی به او بخشیده است. این مطلع هم از اوست:
بر خاستم ز عالم، افتادگی همین است گشتم غلام سروی، آزادگی همین است^۳

۱- مجالس: ص ۳۹۲.

۲- فهرست توبقاپوسرای: ص ۸۲.

۳- مجالس النفاثس. ص ۳۹۱.

پس از جنگ چالدران

هجوم سلطان سلیم به ایران، و جنگ چالدران در ۲ رجب ۹۲۰، نقطه عطفی در تحول روابط میان ایران و عثمانی بود که تأثیر آن در تحولات فرهنگی سرزمینهای عثمانی بتدریج و تا یک قرن بعد پدیدار گردید.

بعد از این جنگ دشمنی دیرپایی بر جای دوستیها نشست. به مدت دوسه قرن مرزهای میان دو کشور بسته ماند. رفت و آمد آزادکاروانها گسسته گردید. راه نزدیک روم به روی ایرانیان بسته شد و بازار گانی ایران از راههای دورتر دریایی از خلیج فارس از بندر عباس، یا از راه روسیه انجام می گرفت. اگر بندرت مسافرانی از یک کشور به کشور دیگر می رفتند مورد بدگمانی و آزار بودند و دیگر مثل گذشتهها از مهمان-نوازی برخوردار نمی شدند.

رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران، و مشکلی که دولت عثمانی در داخل کشور خود با اتباع علوی (= قزلباش) هوادار ایران داشت، مانع مهمی در راه ارتباطهای فرهنگی بود. اگرچه بعدها بتدریج با جا افتادن دولت صفوی در ایران خشونت و سختگیری و کشتارهای بی دلیل تخفیف یافت و ایرانیان از هر مذهب با سیاست جدید خو گرفتند، دشمنی میان دو دولت بر جای ماند و ریشه دار تر شد.

در سرزمینهای عثمانی، از یک طرف ساکنان غیر ترک آسیای صغیر اندک اندک مسلمان شدند و زبان و فرهنگ خود را از دست دادند و زبان ترکی توسعه و رواج

بیشتری یافت. از طرف دیگر بالحق سرزمینهای عربی از مصر و عربستان و عراق و شام و یمن به امپراطوری عثمانی، رفت و آمد میان عربها و ترکها افزایش یافت و زبان عربی که از پشته‌وانه مذهبی هم برخوردار بود به رقابت بانفوذ فارسی برخاست.

رواج شعروادب در دوره سلیم که در فصل پیشین بیان کردیم، و دوره سلیمان که به دنبال این سطور خواهد آمد، همچون آخرین شعله چراغی بود که در حال خاموش شدن باشد.

اگر شعروادب در عصر سلیم را پیش از جنگ چالدران آوردیم، برای این است که در سلطنت کوتاه او و دوره بالنسبه طولانی جانشینش سلیمان، شاعران و نویسندگان پرورده نسلهای قبلی بودند و حوادث سیاسی و نظامی نمی‌توانست در بود و نبود آنها اثری داشته باشد. زیرا تحولات فرهنگی در یک جامعه، برعکس آنچه در سایر زمینه‌ها پدیدار می‌شود، ناگهانی به وجود نمی‌آید و یکی دو نسل زمان می‌خواهد. خود سلیم گفته‌ایم که عاشق زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بود و به همین سبب در بازگشت به سوی روم گروهی از شاعران و نویسندگان و هنرمندان ایرانی را به استانبول فرستاد.

شادروان نصرالله فلسفی در این باره می‌نویسد:

«گروهی از هنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریز را، از شاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی‌باف و صحاف و امثال ایشان - که عده آنها را به اختلاف از چهل تا هزارتن نوشته‌اند - برگزید و با جمعی از تجار و توانگران شهر که بیش از هزار خانوار بودند، همراه دسته‌ای از سربازان ترک معروف به عزب در روز بیست و دوم ماه رجب به استانبول روانه کرد»^۱.

فریدون بیگ در منشآت السلاطین که گزارش لشکر کشی سلیم و مدت اقامت سپاه او را در تبریز، روز به روز ذکر کرده می‌گوید:

«روز چهارشنبه ۲۲ رجب، ارباب حرف و هنرمندان مشهور خراسان را که در تبریز بودند، با بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا پادشاه خراسان، و استادان بنام تبریز به همراه عده‌ای از غلامان درگاه خود

۱ - نصرالله فلسفی، جنگ چالدران. مجله دانشکده ادبیات، سال اول شماره ۲ ص ۱۱۵.

روانۀ استانبول کرده^۱.

تاراج این مغزها و دستهای هنر آفرین، از يك طرف نشانه این است که سلیم قدر هنر و فرهنگ را می‌دانست، از طرف دیگر این کوچ گروهی هنرمندان، به اضافه فرار اهل دانش و شعر و اندیشه از ایران به روم، علت رواج زبان و ادب و فرهنگ ایرانی را در قلمرو عثمانی، و فقر فرهنگی را در دوره صفویه روشن می‌کند.

سلطان سلیمان و معاصران او

سلطان سلیمان اول متولد ۹۰۰ که به مدت نیم قرن [۹۲۶ - ۹۷۴] سلطنت کرد، بزرگترین پادشاه عثمانی بود که ترکها او را سلیمان قانونی و اروپاییان سلیمان محترم^۲ می‌نامند. او در دوره پادشاهی دیرباز خود، در گسترش متصرفات عثمانی کوشید از جمله سه بار به ایران لشکر کشید. با این همه از دوستان شعر و ادب فارسی بود و از تشویق شاعران و نویسندگان دریغ نمی‌ورزید. قصاید فراوانی در مدح او و شاهنامه‌های متعددی در شرح حوادث عصر او و جنگهای او سروده شده و کتابهای بسیاری به تشویق او و به نام او تألیف شده است.

سلیمان خود به فارسی شعر می‌گفت و محبی تخلص می‌کرد. علاوه بر دیوان ترکی يك دیوان فارسی در حدود ۷۰۰ بیت از او در دست است.

آغاز غزلهای دیوان:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا
کار این چشمه ز سر چشمه خراب است مرا
چشم بر هم زخم و روی تو بینم به خیال
در شب هجره مگر دیده به خواب است مرا

۱ - منشآت السلاطین، فریدون بیگ، چاپ استانبول ج ۱ ص ۴۰۵.

آغاز قطعات:

ز چشم فتنه جویت دل خراب است جگر در آتش عشقت کباب است^۱
 شاهزاده بایزید - بایزید پسر سلطان سلیمان هم شاعر فارسی گوی بود و شاهی
 تخلص می کرد. او هم مثل سلطان جم زندگی پرماجری داشت^۲. در ۹۶۷ هجری قمری
 تن سپاهیانش به ایران پناهنده شد. هیئتهایی از طرف سلطان سلیمان برای استرداد او
 به ایران آمدند و رفتند.

مدتی بعد به اتهام اینکه می خواسته شاه طهماسب را با حلوای زهر آلود بکشد
 و از این راه عفو و محبت پدر را به دست آورد دستگیر و زندانی گردید. در ۹۶۹
 پس از دو سال و نیم تحمل زندان تحویل فرستادگان عثمانی شد که او را با چهارپسرش
 در خارج قزوین کشتند و جسد آنان را به استانبول بردند^۳.

سرانجام غم انگیز بایزید، از بر گهای سیاه تاریخ ما و به قول فردوسی «یکی
 داستان است پر آب چشم». اگر چه راست یا دروغ، توطئه قتل شاه طهماسب عنوان
 شد، و اگر چه پای مصلحت عمومی و هدف جلوگیری از حمله عثمانیها به ایران به میان
 آمد، ولی در هر صورت تحویل پناهنده ای نگو نبخت دور از اصول مهمان نوازی
 و جوانمردی بود.

از بایزید غزلهای لطیف و سوزناکی به فارسی باقی مانده که در ایام بازداشت
 در ایران سروده است.

در تاریخهای عثمانی هم این قطعه به نام او آمده است که بیانگر روحیه دشمنی
 میان عثمانی و ایران است:

اگر تیغ جهانداری میسر می شود ما را
 به تیغ قهرمانی برگشایم روی دنیا را
 سر طهماسب را از تن به ضرب تیغ بردارم
 به زیر حکم خویش آرم سمرقند و بخارا را

۱ - فهرست کتب فارسی موزه توبقا پوسرای از فهمی ادهم قرطای ص ۲۷۱.

۲ - سفارتنامه های ایران از نگارنده، ص ۲۹.

3 - S. Turan Şehzade: Bayezid Vak'asi, Ankara 1961.

اگر بختم دهد یاری به آیین سلیمانی
 ز انس و جن به فرمان آورم از قاف عنقا را
 محب چاریار و آل و اصحاب محمد شو
 بیا ای رافضی بر جان خود کن آن تیرا را
 امیدم هست ای شاهی خدایم گرمعین باشد
 به شمشیر جهانگیری گشایم ارض غیرا را^۱

میرزا مخدوم شریفی شیرازی - از سادات سیفی حسینی قزوینی بود و نسبش به میرسید شریف گرگانی دانشمند معروف می‌رسید. در سلطنت کوتاه شاه اسماعیل دوم که متمایل به مذهب اهل سنت بود وزیر شد. پاره‌ای کارهای آن پادشاه، از جمله اینکه فرمان جلوگیری از کار «تبرایان» در کوچه و بازار را داده بود، موجب شورش فقها و قزلباشها شد و آنهمه را از چشم میرزا مخدوم می‌دیدند. شاه اسماعیل ناچار در ۱۷ جمادی الاول ۹۸۵ میرزا مخدوم را برکنار و زندانی کرد. میرزا مخدوم بعد از مرگ شاه اسماعیل و جلوس محمد خدا بنده از زندان گریخت و خود را به بغداد رسانید.

او در آن دیار به سبب شهرت علمی خود مورد احترام قرار گرفت. مدتها در شهرهای دیار بکر و طرابلس شام منصب قضا داشت. سپس در ۹۸۹ به استانبول رفت و بعد بترتیب قاضی بغداد، قاضی مکه و نقیب الاشراف شد و مدتی قاضی عسکر آناتولی و بعد قاضی عسکر روم ایلی (بخش اروپایی عثمانی) بود و در ۹۹۵ در مکه درگذشت.^۲

میرزا مخدوم غزل را خوب می‌گفت و اشرف تخلص می‌کرد. این غزل از اوست:

گذشتم از همه اندیشه تا قضا چه کند؟ گذاشتم به خدا کار تا خدا چه کند؟
 به قسامت من مجنون قبا نمی‌زیبد کسی که چاک کند پیرهن، قبا چه کند؟

۱ - تاریخ سولاقزاده، چاپ استانبول، ۱۲۹۷.

۲ - خلاصه التواریخ چاپ دکتر احسان اشراقی ص ۶۴۹، عالم آرای عباسی چاپ ایرج افشار ص ۲۲۰، تاریخ نظم و نثر در ایران (سعید نفیسی) ص ۴۴۸: ۴۹۷ - ۴۹۸.